

مقاله پژوهشی

عقلانیت تکاملی و توسعه<sup>۱</sup>

محمدقلی یوسفی<sup>۲</sup> و امراله امینی<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۹

چکیده بیشتر اختلاف نظرها در حوزه های اقتصادی اجتماعی ناشی از درک نادرست از موضوع "عقلانیت" است در این مقاله دو تبیین متفاوت از عقلانیت ارائه می شود و توضیح داده می شود که "عقلانیت تکاملی" با توسعه سازگار است در حالی که "عقلانیت ساخت گرا" توجه را از نظم خودانگیخته بازار به مهندسی اقتصادی- اجتماعی معطوف کرده و از این طریق موجب انحراف توسعه از مسیر تکاملی آن می شود.

واژگان کلیدی: عقلانیت تکاملی، عقلانیت ساختگرای، نهادها و توسعه

طبقه بندی موضوعی:  $P10, O10, B20, A12$

« موجودات زنده بی نهایت پیچیده تر از سیستم سیارات نیوتن بوده اند ... "عناصر" بیولوژیک، ویژگی هایی دارند که در طول زمان تغییر می کنند؛ آنها یک تاریخی از گذشته خود دارند. تمام کنش و واکنش های آنها با یکدیگر یا با محیط به صورت یک ارگانیسم است؛ یعنی با هم جمع ناشدنی، و غیرهمزمان اند و یک خاطره تاریخی در حافظه خود دارند. این ماهیت غیرتاریخی اشیاء بود که فیزیک با آنها سر و کار داشته که امکان تشبیه ساده ریاضی طرح نیوتن را میسر نمود؛ اما دقیقاً این ویژگی تاریخی موجودات زنده است که به عارضه های بیولوژیک، ویژگی پیچیده و منحصر به فرد می دهد.» (شوبر<sup>۴</sup>، ۱۹۸۵: ۴۹-۴۸)

۱. کد DOI مقاله: ۱۰,۲۲۰۵۱/IEDA.۲۰۲۰,۲۰۶۱۷,۱۲۳۰

۲. استاد، گروه اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). (yousefi@atu.ac.ir)

۳. استادیار، گروه اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. (amrolahamini@yahoo.com)

۴. Schweber

## مقدمه

توسعه را می‌توان "مجموعه تفکیک‌ناپذیری از آزادی رفاه گسترش فرصت‌ها و انتخاب‌ها و برقراری اصول حقوق بشر در جامعه مدنی" تعریف کرد. همانگونه که ملاحظه می‌شود "مقولات "آزادی"، "رفاه"، "گسترش فرصت‌ها"، "انتخاب‌ها" و "حقوق بشر" چنان زیبا و جذاب هستند که هر انسانی را مجذوب خود می‌سازند. دستیابی به چنین اهداف والایی خواست و آرزوی هر ملتی است و همه کشورها سعی دارند که به این اهداف دست یابند. اما علیرغم داشتن چنین اهداف مشترکی عملکرد کشورها جهت رسیدن به آنها یکسان نبوده است. برخی از کشورها که توسعه یافته‌اند توانستند خیلی از این مشکلات را پشت سر گذاشته و به آن اهداف کم و بیش دسترس پیدا کنند. اما تعداد زیادی از کشورها علیرغم تلاش زیاد و صرف منابع فراوان نتوانستند به جرگه کشورهای توسعه یافته راه یابند<sup>۱</sup>. در این مقاله تلاش می‌گردد تا به چرایی این موضوع پاسخ داده شود. پس از طرح این مسئله در بخش دوم رابطه عقلانیت و توسعه را توضیح می‌دهیم. در بخش سوم، مفاهیم متفاوت عقلانیت تشریح می‌گردد و در بخش چهارم تفاوت "عقلانیت ساخت‌گرا" و "عقلانیت تکاملی" مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. در بخش پنجم، تکامل عقل و فرهنگ در فرآیند توسعه توضیح داده خواهد شد و نهایتاً در بخش ششم نتیجه بحث ارائه می‌گردد.

تا قبل از انقلاب علمی، افسانه و ایمان و آموزه‌های دینی، کلید تعیین‌کننده و توضیح‌دهنده دنیای پیرامون، از جمله ویژگی‌های اقتصادی آن بود. در قرون وسطی، ایمان کورکورانه حاکم بود و به‌استثنا توماس آکویناس که بر بخش عقلانی معرفت تأکید می‌کرد، بسیاری از متالهان قبل و بعد از، او بر عقل می‌شوریدند و با بیان "بر عقل خود تکیه مکن"، به وحی ناب توسل می‌جستند و عقل را خوار می‌داشتند. برای مثال، مارتین لوتر بعدها اعلام کرد که ایمان، نقطه مقابل عقل است و عقل را "روسیبی شیطان" نامید (به نقل از توماس زدلاچک (۲۶۰: ۱۳۹۶)؛ همچنین نک: نلسون<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱). در این زمینه، گفته آکویناس برای نخستین بار بر زبان‌ها جاری شد که: "غیر ممکن است که حقیقت ایمان مغایر با اصولی باشد که عقل انسانی فطرتاً آن را می‌داند... چون خداوند مبدع طبیعت است"<sup>۳</sup>. او خواستار رابطه دیالکتیک میان ایمان و عقل شد؛ به این معنی که یکی به دیگری نیازمند است.

فرارسیدن عصر علم، تغییراتی به همراه آورد. هدف عصر علمی، به کرسی نشانیدن روشی برای مطالعه جهان بود که هیچ شکی را مجاز نداند و از هرگونه مناقشه‌ای عاری باشد. شاید مهم‌ترین ویژگی عصر جدید، تغییر موضع تأکید از چرا؟ به سؤال چگونه؟ بوده باشد. می‌شود گفت که توجه از ذات، به روش معطوف گردید. عصر علم کوشیده است تا جهان پیرامون ما را از پرده ابهام درآورد، لباس مکانیکی و ریاضی و جبری و عقلانی بر تن آن بیوشاند، و خود را از اصول موضوعی مانند ایمان و خرافات دین برهاند؛ اما به نظر می‌رسد که از افراط به تفریط در غلتیده است.

<sup>۱</sup> یوسفی (۱۳۸۸) ص ۱۳

<sup>۲</sup> Nelson

<sup>۳</sup> توماس آکویناس (۷۴-۱۲۲۵) فیلسوف و تنولوژیست ایتالیایی؛ نک: Aquinas, Contra Gentiles, II, Chapter ۳

پیشرفت علمی با کمک ریاضیات و فیزیک، به بشریت کمک کرد تا وارد عرصه های تاریک طبیعت شود و به دستاوردهای درخشانی نائل گردد. پیشرفت خیره کننده در زمینه علوم طبیعی، فیزیک و بیولوژی با بهره گیری از ریاضیات موجب گردید، در زمینه علوم انسانی و مخصوصاً اقتصاد نیز این ایده قوت بگیرد که با تقلید از فیزیک می توان جهت مدیریت دقیق تر اقتصاد، رفتار انسان ها را در قالب مدل های فیزیک و ریاضی، تفسیر و تبیین کرد (والراس<sup>۱</sup>، ۱۸۷۴: ۷۴ به نقل از کافمن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷: ۱۱).

استفاده از روش شناسی فیزیک برای مطالعه انسان، مستلزم آن است که ما افراد را نه انسان های مختار و متفاوت که دارای اهداف، نیت و انتخاب های منحصر به فرد بلکه به صورت همگن و "داده های" قابل پیش بینی تصور کنیم. نئوکلاسیک های عقلانیت گرا با نادیده گرفتن این تفاوت مهم معرفت شناسی، سعی در تدوین مدل های ریاضی برای پیش بینی رفتار انسانی نموده اند که نتایج تأسف باری به همراه داشته است؛ اقتصاد نه یک "علم طبیعی" بلکه یک "علم اجتماعی"، و قوانین آن مشروط به زمان و مکان است و متغیرهای اقتصادی، همگن و پیش بینی پذیر کمی نیستند؛ بلکه کیفی هستند، که معرفت شناسی خاص خود را دارند (نک: یوسفی، ۱۳۹۶). پس از این مقدمه در بخش دوم رابطه عقلانیت و توسعه را توضیح می دهیم. در بخش سوم، مفاهیم متفاوت عقلانیت تشریح می گردد و در بخش چهارم تفاوت "عقلانیت ساخت گرا" و "عقلانیت تکاملی" مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرند. در بخش پنجم، تکامل عقل و فرهنگ در فرآیند توسعه توضیح داده خواهد شد و نهایتاً در بخش ششم نتیجه بحث ارائه می گردد.

### عقلانیت و توسعه

اقتصاد نئوکلاسیک با یک مفهوم از قبل معلوم بازار و اقتصاد به عنوان سیستم تعیین کننده، شروع می کنند که از طریق عمل، آژانس ها به سمت تعادل کارآیی بازار تمایل دارند. این امر مستلزم آن است که آژانس ها همانند اجسام در سیستم نیوتن به روش مشخص رفتار کنند. نئوکلاسیک ها روند معین رفتار را استنتاج می کنند که دنیای تخیلی آنها را به صورت منطقی امکان پذیر سازد و سپس نام آن را «انتخاب عقلانی» یا «عقلانیت» می گذارند و بعد اعلام می کنند که بر اساس این روش، مردم واقعی رفتار می کنند؛ اما خوشبختانه مردم چنین رفتاری ندارند. فعالان اقتصادی، هر روز کارهای زیادی انجام می دهند که با توجه به تعریف «عقلانیت» نئوکلاسیک ها، «غیرعقلایی» تعریف می شود (کانمن و تورسکی<sup>۳</sup>، ۲۶۳-۱۹۷۹: ۹۱-۹۱؛ تلر<sup>۴</sup>، ۲۰۱۵: ۲۵۸).

عقلانیت از علوم طبیعی به علوم اجتماعی تسری یافته و در دهه های گذشته وارد اقتصاد، جامعه شناسی و روان شناسی شده است. عقلانیت به معنی کارآیی و تداوم در پیگیری اهداف است. اگر حداکثر کردن سود، هدف بنگاه یا حداکثر مطلوبیت برای مصرف کننده باشد، در آن صورت، تلاش بنگاه و

۱. Walras  
 ۲. Kaufman & Bruce  
 ۳. Kahneman & Tversky  
 ۴. Thaler

مصرف کننده جهت رسیدن به هدف های خود، عقلانی است؛ اما، اگر چه حداکثر کردن سود، عقلانی است، اما عقلانیت به معنی حداکثر کردن سود نیست (فرگوسن و کریس،<sup>۱</sup> ۱۹۶۲؛ پاپاندرو،<sup>۲</sup> ۱۹۷۰).

هر چند بر رفتار عقلایی افراد تأکید می شود، اما منظور از عقلایی بودن، این نیست که افراد اشتباه نمی کنند یا مستقل از جامعه می توانند تصمیم درست و کارا بگیرند، بلکه منظور این است که افراد به میزانی از درک و فهم رسیده اند که می توانند در یک جامعه مدنی با هم در صلح و آرامش زندگی و معاشرت و دادوستد داشته باشند و اشتباهات خود را اصلاح کنند. هابز و روسو به پیروی از دکارت، «قرارداد اجتماعی» بین اعضای جامعه را اساس شکل گیری نهادها می دانند؛ در حالی که اسمیت تشکیل جامعه را مستقل از قراردادهای بین انسان ها بر اساس نیازهای متقابل انسان ها به یکدیگر می داند، که به طور طبیعی و خودانگیخته صورت می گیرد. در نتیجه، می توان نشان داد که نهادهای موجود، محصول طراحی انسان ها نیستند و اصولاً یک نظم اجتماعی را نمی توان طراحی کرد.

مسئله دیگری که ارتباط نزدیکی با مفهوم فوق دارد، درباره فکر انسان است که به صورت یک تشکیلات یا سازمان در نظر گرفته می شود که خارج از طبیعت و جامعه انسانی عمل می کند؛ در حالی که فکر و عقل، محصول همین فرآیند تکاملی فرهنگی است که نهادهای جامعه را می سازد (هایک،<sup>۳</sup> ۱۹۹۸؛ کتاب اول: ۱۷). زبان عقلانیت، ریاضیات است و فرض می شود که انسان ها توان فکری و ظرفیت محاسباتی نامحدود دارند، خطاناپذیرند، دانش مطلق دارند و همواره به دنبال نفع شخصی هستند. چنین تصویری، جوانب بسیار مهم رفتار انسانی را نادیده می گیرد. خیلی از صاحب نظران «شخص اقتصادی» را با «انسان واقعی» متفاوت می دانند. هایک معتقد است که اصطلاح «انسان اقتصادی» مربوط به کسانی است که مسئله عقلانیت کامل را مطرح می کنند، نه به کسانی مانند من که به تکامل تدریجی اعتقاد دارند (هایک،<sup>۴</sup> ۲۰۰۶: ۶۱) و میسز می نویسد: اقتصاد واقعی با مردم عادی سروکار دارد، نه انسان های جعلی و افسانه ای (میسز،<sup>۵</sup> ۲۰۱۰: ۶۶ و ۱۱۷).

شومپیتر می نویسد:

" رفتار در جوامع انسانی متفاوت از رفتار در جوامع حیوانی یا در سیستم فیزیکی است. انسان نه تنها نسبت به "اختلالات" واکنش نشان می دهد، بلکه حتی نسبت به تبیین و تفسیر و پیش بینی ها - صحیح یا غلط - و تشخیص خود از آنها، واکنش نشان می دهد. تحرکات و روندها ممکن است، حتی مهمتر از فاکت ها و واقعیات موجود باشند. تهدیدها به همان اندازه اقدامات عملی جدی گرفته می شوند. تهدیدهای نامحدود، به مراتب بیشتر

۱. Ferguson & Kreps  
۲. Papandreou  
۳. Hayek  
۴. Hayek  
۵. Mises

از تهدیدهای معین در خلق فضای روانی جامعه که مردم در آن زندگی می‌کنند، نقش دارند" (شومپیتر<sup>۱</sup>، ۱۹۶۴: ۱۹-۴۱۸).

رابرت سوگدن<sup>۲</sup> (۱۹۹۱: ۴-۷۸۳) در این باره می‌نویسد:

«زمانی نه‌چندان دور بود که بنیان تئوری عقلانیت به نظر استوار می‌آمد و کار نظریه‌پرداز اقتصادی، این بود که باید از تبعات پیچیده سیستمی از آکسیوم‌های ساده و بدون مناقشه بیرون می‌کشید؛ اما به‌طور فزاینده‌ای، آشکار شده است که این بنیان‌ها کمتر از آن چیزی که فکر می‌کردیم، مطمئن هستند و آنها نیاز به بررسی مجدد دارند و احتمالاً باید دوباره ساخته شوند. شاید لازم باشد، نظریه‌پردازان اقتصادی، به همان اندازه که ریاضیدان هستند، فلسفه نیز بخوانند».

به نظر می‌رسد که این موضوعات از زمان دیوید هیوم و امانوئل کانت تاکنون، پیشرفت زیادی نداشته‌اند و به همین دلیل، هایک بخش زیادی از مطالعات خود را به تداوم و تکمیل کار آنها اختصاص داده است.

اما هیچ ضرورتی ندارد، چنین فرض کنیم که انسان‌ها با عقلانیت کامل تصمیم می‌گیرند یا رفتار می‌کنند. آنچه مهم است، درک هدف و اعتقادات افراد درباره کالاها و خدمات است. انسان عمل می‌کند، در این فرآیند یاد می‌گیرد و خطاهای خود را اصلاح می‌کند. بنابراین، نه دانش کامل دارد و نه تمام رفتارهای وی از قبل طراحی شده است. انسان به مرور همراه با تکامل فرهنگی، عاقل می‌شود. اشکال دیگر نئوکلاسیک‌ها، نادیده گرفتن خطای فکری است. آنها به این نکته توجه نمی‌کنند که حتی راستگوترین انسان‌ها که تمام وقت خود را صرف تحقیق درباره حقیقت می‌کنند، نیز ممکن است اشتباه کنند.

تصمیم‌گیری عقلانی، مستلزم داشتن تخصص جامع در تمام شرایط و در برابر تمام احتمالات و حوادث برای انجام بهترین عمل در بین گزینه‌های مختلف است؛ البته مشکل عملی حل سیستم معادلات، اشاره به حل فنی معادلات ریاضی ندارد؛ اگرچه آنها جای تأمل دارد. اما به ماهیت متفاوتی از مشکل اشاره می‌کند که با موضوع حل معادلات به‌صورت جبری، متفاوت است. در واقع، حل معادلات به‌صورت جبری، موضوع غیرمهم یا دسته دوم از نظر اهمیت است؛ همان‌گونه که هایک گفته است، مردم به تعداد مشکلاتی که دارند و یا به میزان کالاها یا خدماتی که تولید، مصرف یا مبادله می‌کنند، مجهول دارند و در این صورت، هر فرد روزانه باید ده‌ها معادله را حل کنند(هایک<sup>۳</sup>، ۱۹۷۵: ۲۱۲)؛ به‌طوری‌که حتی پیشرفته‌ترین کامپیوترها قادر به حل آنها نخواهد بود(ساموئلسون و نوردهاوس<sup>۴</sup>، ۱۹۸۵).

۱. Schumpeter  
 ۲. Sugden  
 ۳. Hayek  
 ۴. Samuelson & Nordhaus

اما برای انجام چنین محاسبات جامعی، نه تنها اطلاعات و دانش لازم وجود ندارد، بلکه عوامل مؤثر برای تصمیم‌گیری نیز بدون تغییر، ثابت نمی‌مانند (سایمون<sup>۱</sup>، ۱۹۵۵: ۱۱۶-۹۹)؛ اما حتی اگر تمام عناصر لازم برای یک تصمیم‌گیری عقلایی وجود داشته باشد، باز هم اگر امکان پردازش آن اطلاعات وجود نداشته باشد، مشکل حل نمی‌شود (تامسن<sup>۲</sup>، ۱۹۹۲: ۷۶-۷۵)؛ عقلانیت نامحدود، با دنیای واقعی سازگاری ندارد.

انگیزه‌های رفتاری و نیروی محرکه انسان، تنها عقل او نیست، بلکه احساسات، عواطف و غرایز افراد و مسائل فرهنگی و آداب و سنت‌ها هم هست. درحقیقت، نمی‌توان انتظار داشت که افراد، همواره بر اساس عقل و منطق رفتار کنند. آنچه مایه شهرت هیوم شد، آن قطعه‌ای بود که انسان‌شناسی عقل‌گرایانه را واژگون کرد: "عقل فقط بنده احساس است و باید هم باشد و هرگز نمی‌تواند وانمود کند که وظیفه‌ای جز خدمت به احساس و تبعیت از آن دارد (هیوم<sup>۳</sup>، ۱۹۸۵: ۲۹۷)". از نظر او، عقل و احساسات، با هم نمی‌جنگند و یکی در مقابل دیگری نیست. اینها هم تراز نیستند که با هم رقابت کنند. اعمال انسان را احساسات و شهوات و عواطف او راهبری می‌کند و عقل فقط در فرآیند توجیه، نقش فرعی دارد. از نظر هیوم، نیروی محرکه رفتار انسان، احساسات است نه عقلانیت. به زبان ساده، عقلانیت به تنهایی برای برانگیختن انسان به عمل کافی نیست. به نظر دیوید هیوم<sup>۴</sup> (۱۷۴۸: ۲۳۸): "ما نمی‌توانیم به منافع جامعه، حتی به نفع خود جامعه هم که شده، به کلی بی‌اعتنا باشیم. سودمندی فقط نشانه‌کشی است به سوی هدفی معین؛ و این تناقض‌گویی است که هر چیزی به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی ما را خشنود می‌کند، جایی که خود آن هدف، به هیچ روی بر ما تأثیر نمی‌گذارد". خود عقل نمی‌داند چگونه به پسندهای ما نظم بدهد که دست به عمل بزنیم، عقل نمی‌داند چگونه ما را به عمل برانگیزد". آنچه شرافتمندانه است، آنچه منصفانه است، آنچه سخاوتمندانه است، قلب را تسخیر و ما را به قبول و حفظ آن ترغیب می‌کند. آنچه قابل فهم است، آنچه بدیهی است، آنچه محتمل است، آنچه حقیقت است، فقط زمینه موافقت عاری از احساس قوه فهم را فراهم می‌آورد؛ ارضای کنجکاوی مبنی بر حدس و گمان، مهر پایانی است بر جستجوهای ما (همان ۱۹۷، به نقل از: زدلاچک، ۱۳۹۶: ۳۲۴).

هیوم (۱۷۴۸: ۱۹۸) می‌نویسد: "عقل فقط نقش فرعی ایفا می‌کند، آنگاه که بهترین راه رسیدن به هدفی را پیدا می‌کند" و در جایی دیگر می‌نویسد: "ما در اعمالمان، نوعی همکاری میان عقل و احساس می‌بینیم" (هیوم، ۱۹۸۵: ۲۹۸).

مندویل<sup>۵</sup> (۱۹۲۴) با تمثیل معروف افسانه زنبورهای عسل، مدعی شد که پیروی انسان‌ها از نفسانیات خود بویژه نفع شخصی، در یک نظام مبتنی بر تقسیم کار، منتهی به نظام هماهنگی می‌شود که نتیجه آن، به نفع همه آحاد جامعه است.

۱. Simon
۲. Thomsen
۳. Hume
۴. Hume
۵. Mandeville

اسمیت با بیان اینکه تشکیل جامعه (مدنی) بر اساس نیازهای متقابل افراد به همدیگر و نظام مبادله ای بین آنها به‌طور طبیعی و خود سامان یابنده تشکیل می‌گردد، این فرآیند به مرور، به شکل‌گیری نهادهایی منجر می‌شود که در جهت حفظ انسجام اجتماعی و تداوم تقسیم کار ضروری است. این نهادها شامل دولت (قوه مجریه)، قوه قضاییه و قوه مقننه است؛ اما شکل‌گیری این نهادها موجب قانونمند شدن جامعه و تعریف صحیح و اجرای درست حقوق مالکیت و در نتیجه، استقلال و آزادی فردی در جامعه می‌گردد (نک: اسمیت<sup>۱</sup>، ۱۹۸۱: ۹۱۰).

تلر<sup>۲</sup> (۲۰۱۵) برنده جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۱۷ در نوشته‌های خود، نشان می‌دهد که مردم روزانه تصمیماتی می‌گیرند که نه تنها با اصول علم اقتصاد، بلکه با منافع خود آنها نیز در تضاد است. او نشان می‌دهد، چگونه انسان‌ها غیرعقلایی، تقدیرگرا و با "عقلانیت محدود"<sup>۳</sup> تحت تأثیر ترتیبات اجتماعی یا باورهای خود تصمیم می‌گیرند و رفتار می‌کنند. او نشان می‌دهد که ما انسان‌ها به‌طور معمول، مرتکب غفلت‌ها و خ‌طاهای زیادی در آموزش، مسائل مالی شخصی، مراقبت‌های بهداشتی و سلامتی، رهن و اجاره، کارت‌های اعتباری و حتی مسائل مربوط به سیاره می‌شویم. او توضیح می‌دهد، چگونه این ویژگی‌های انسانی بر رفتار فرد و از آن طریق بر عملکرد بازار تأثیر می‌گذارند. او به خوبی توضیح می‌دهد، چگونه انسان‌ها براساس عقل و منطق رفتار نمی‌کنند، بلکه مسائل مختلف مخصوصاً مسائل فرهنگی و روان‌شناختی بر تصمیمات آنها اثر می‌گذارد. او این مسائل رفتاری را متأثر از عقلانیت محدود یا محدودیت عقلانیت، ترجیحات اجتماعی و عدم خودکنترلی رفتار می‌داند. انسان، مغلوب احساسات و عواطف یا رفتارهای غیرارادی می‌شود. مثلاً ما انسان‌ها، اغلب کارها و رفتارهای درست را انتخاب نمی‌کنیم؛ گاهی پرخوری می‌کنیم، سیگار می‌کشیم یا کمتر ورزش می‌کنیم یا خیلی از ما برای بازنشستگی پس‌انداز نمی‌کنیم یا بر اساس جاه‌طلبی‌ها و غرور و تعصب، کور رفتار می‌کنیم و اینها هیچکدام پایه عقلی و منطقی ندارند.

کانهمن و تورسکی (۱۹۷۹: ۹۱-۲۶۳)، دو روان‌شناسی که موفق به دریافت جایزه نوبل در اقتصاد شده‌اند، حوزه تحقیقاتی جدیدی را با عنوان «اقتصاد رفتاری» پایه‌گذاری کردند که در آن، نظریات استاندارد انتخاب عقلایی را به چالش کشیدند. آنها نشان دادند که مردم اغلب بر اساس حدس و گمان، احساسات، تضادفات، جبر و ناچاری و تصورات ذهنی، نه صرفاً بر مبنای تحلیل‌های هزینه-فایده تصمیم می‌گیرند.

اسمیت<sup>۴</sup> (۲۰۲۰a) در مقاله‌ای که به مناسبت دریافت جایزه نوبل ارائه کرد، یک تمرین آزمایشی را در شرایط قابل کنترلی درباره نظریه انتخاب عقلایی انجام داده بود. وی تشریح کرد که با وجود اینکه افراد کاملاً می‌دانستند، منافع آنها به بهترین وجه در رفتارهای مستقل و غیرهمکارانه بود، اما به همکاری خود با یکدیگر ادامه دادند. او نشان داد که چگونه مطالعه او با مفهوم انگیزه حداکثر سود نئوکلاسیک‌ها و مخصوصاً با نظریه انتخاب عقلایی در تضاد و تناقض بوده است. به علاوه، او نوع دیگری از عقلانیت را که

۱. Smith

۲. Thaler

۳. Bounded Rationality

۴. Smith



عمیقاً ریشه در گذشته داشته، تشخیص داده و آن را «عقلانیت بوم‌شناختی»<sup>۱</sup> نامیده است که شامل تصمیم‌گیری متناسب با شرایط، موقعیت، رفتارها، هنجارهاست که شامل نهادها و قوانین می‌شود که اعمال و کردار افراد را هدایت و اداره می‌کنند و بخشی از میراث فرهنگی و بیولوژیکی هستند که به واسطه روابط متقابل انسان‌ها ایجاد شده‌اند؛ بدون اینکه کسی آنها را طراحی کرده باشد (اسمیت، ۲۰۰۲b). آنچه ورنون «عقلانیت بوم‌شناختی» نامیده، تقریباً مشابه همان چیزی است که هایک آن را «عقلانیت تکاملی»<sup>۳</sup> می‌نامد تا آن را از «عقلانیت ساخت‌گرایی»<sup>۴</sup> متمایز کند (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول، ۱۹-۸).

### مفاهیم متفاوت عقلانیت

اگرچه اقتصاددانان از مکاتب فکری مختلف هر دوی «عقلانیت‌گرایی»<sup>۵</sup> یا «خردورزی» را مترادف می‌دانند، اما هایک آنها را از یکدیگر متمایز کرده است. او معتقد بوده که سوءبرداشت‌ها بیشتر ناشی از تعریف چیزی است که ما طبیعی یا مصنوعی می‌دانیم. او نشان می‌دهد که دو نوع نظم می‌تواند وجود داشته باشد، که آنها را نظم‌های برونزا (ساخت‌گرا) یا نظم‌های درونزا (نظم‌های خودانگیخته) می‌نامد. هایک معتقد است، نظم خود انگیخته، منشأ جامعه است. در طرح این مسأله که منشأ جامعه، یک فرآیند خودانگیخته است، هایک به دوگانگی غلطی اشاره می‌کند که در مفاهیم یونانی، با عنوان نظم‌های "طبیعی"<sup>۷</sup> و "مصنوعی"<sup>۸</sup> وجود دارد. در فرهنگ لغت یونانی که تفکرات ما انسان‌ها را سالها هدایت می‌نموده، بین چیزی که طبیعی (فیزی)<sup>۹</sup> و چیزی که مصنوعی یا مرسوم (تزی<sup>۱۰</sup> یا نومو<sup>۱۱</sup>) است، تفاوت می‌گذارد. آشکار است که نظم طبیعی یا کاسموس، مستقل از خواست و اراده و عمل انسان است؛ اما انواع دیگر نظم وجود دارد (که برای آن، یک کلمه متمایز و شناخته شده‌ای وجود دارد و به آن تکسیس<sup>۱۲</sup> می‌گویند که نتیجه ترتیبات عمدی انسان است.

اما اگر همه آن چیزهایی که مستقل از خواست و اراده انسانی و اقدامات آن بوده را بدین صورت "طبیعی" و هر چیزی را که ناشی از عمل انسان است را "مصنوعی" بدانیم، در آن صورت، هیچ جایی برای نظمی باقی نمی‌ماند که نتیجه عمل، اما نه طرح انسانی است. اینکه چنین عارضه‌هایی در یک جامعه

۱. Ecological Rationality

۲. Smith

۳. Evolutionary Rationalism

۴. Constructivistic Rationalism

۵. Hayek

۶. Rationalism

۷. Natural

۸. Artificial

۹. Physie

۱۰. Thesie

۱۱. Nomo

۱۲. حرکت ارگانیزم‌ها در واکنش به یک تحرک برونزا را تکسیس (taxis) می‌گویند.



وجود دارد، اغلب درک می شود؛ اما از آنجایی که انسان از ابهام در مورد چنین عبارات طبیعی و یا مصنوعی آگاه نبوده، سعی می کرده هر آنچه از آنها می فهمد، بیان کند و در نتیجه، به طور اجتناب ناپذیری ابهام ایجاد می کرده است. یک شخص ممکن است یک نهاد اجتماعی را "طبیعی" بداند، چون هرگز به طور عمدی و ارادی طراحی نشده است؛ درحالی که دیگری، همان نهاد را "مصنوعی" بنامد، زیرا ناشی از عمل و اقدامات انسانی است.

هایک در این باره، می نویسد:

"وضعیتی شده است که نویسندگان در رابطه با یک عارضه مشخص، چنین بحث کنند که آن عارضه، مصنوعی است، برای اینکه، نتیجه کنش و عمل انسان بوده و دیگری، ممکن است همان عارضه را طبیعی تفسیر کند؛ چراکه به طور آشکار و واضح، نتیجه طرح انسان نبوده است" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۲۰).

با ملاحظه این دوگانگی بین "طبیعی" و "مصنوعی"، یک نهاد اجتماعی، ممکن بود که بر حسب تعریف، در هر یک از این دو قرار بگیرد. هایک ترجیح داد تا توجه را معطوف به دوگانگی نظم های خودانگیخته و ساختگرا جلب نماید. او اولی را براساس تعریف فرگوسن مبنی بر اینکه "نتیجه کنش و عمل انسان اما نه آفرینش طرح انسانی" تعریف می کند. یک نظم خودانگیخته، نظمی است که در نتیجه سنت ها به وجود آمده که ویژگی های روابط متقابل انسان را شرح می دهد و نظم ساختگرا که نظمی است که در آن، نهادها، اخلاق و قوانین جامعه به صورت اختیاری قبل از برقراری نظم انتخاب می گردند.

هایک دوگانگی دکارتی را مردود می شمارد و می نویسد:

"خطای عقلانیت ساخت گرا ارتباط نزدیکی با دوگانگی دکارتی دارد که وجود یک مفهوم جوهر و ماده فکری<sup>۱</sup> مستقل و خارج از کاسموس<sup>۲</sup> طبیعت را تبیین می کند که انسان را قادر می سازد که از چنان فکری برخوردار گردد که از همان ابتدا، به طرح نهادهای جامعه و فرهنگی بپردازد که در درون آنها زندگی می کند" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۱۷).

#### تمایز بین عقلانیت ساختگرا<sup>۳</sup> و عقلانیت تکاملی<sup>۴</sup>

اگرچه به طور عام، اقتصاددانان از مکاتب فکری مختلف به نحوی از "عقلانیت گرایی"<sup>۵</sup> یا "خرد ورزی" صحبت می کنند که گویی یک تعریف استاندارد پذیرفته شده از آن در ادبیات اقتصادی وجود دارد؛ اما از نظر هایک، درک نادرست از موضوع عقلانیت، ریشه بیشتری از اختلاف نظرها در حوزه های اقتصادی

۱. Mind Substances

۲. Cosmos

۳. Constructivist Rationalism

۴. Evolutionary Rationalism

۵. Rationalism

اجتماعی است (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۱۹-۸). در حقیقت، مجموعه تفکرات اقتصادی، صرف نظر از تفاوت های ظاهری‌شان، از دو جریان فکری تأثیر می پذیرند. هایک در این باره می نویسد:

«درحقیقت، من به این نتیجه راسخ رسیده‌ام که نه تنها برخی از تفاوت‌های علمی، بلکه همچنین مهم‌ترین تفاوت‌های سیاسی (با ایدئولوژیکی) عصر ما نهایتاً مبتنی بر یک سری تفاوت‌های بنیادی فلسفی بین دو مکتب فکری است که می‌توان نشان داد، یکی از آنها در اشتباه است. اگرچه به طور عام به هر دو «عقلانیت‌گرایی»<sup>۱</sup> یا «خردورزی» می‌گویند، اما من آنها را از یکدیگر متمایز می‌کنم. من یکی را «عقلانیت تکاملی»<sup>۲</sup> (یا چیزی که پوپر به آن «انتقادی»<sup>۳</sup> می‌گوید) می‌نامم و دیگری را که اشتباه است «عقلانیت ساختگرا»<sup>۴</sup> (از نظر پوپر «بیهوده یا ساده‌لوحانه»<sup>۵</sup>) می‌نامم» (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۵).

در زیر به تشریح رابطه این دونوع عقلانیت با توسعه می پردازیم:

### عقلانیت ساختگرا

واژه "عقلانیت ساختگرای" به عنوان یک اسم خاص برای شیوه تفکری به کار می رود که اغلب در گذشته اشتباهاً برای ما به صورت "عقلانیت" تشریح می گردید. مفهوم اصلی واژه "عقلانیت ساختگرای" را احتمالاً می توان با بیانی ساده، چنین تشریح نمود که چون انسان خود نهادهای جامعه و تمدن را ساخته، پس هر وقت که بخواهد، می تواند براساس میل و خواست خود متناسب با نیاز و شرایط، آنها را تغییر دهد تا امیال و خواسته های او را برآورده سازند. اما این ادعا، اشتباهی گمراه کننده است. در وهله اول، این جمله که انسان نهادها و تمدن را "خلق کرده"، اگرچه به دلیل مفید بودن این نهادها ممکن است، ظاهراً عادی و بی ضرر دیده شود، اما از آن، چنین استنباط می شود که چون انسان از قوه عقل برخوردار بوده، پس چنین کاری کرده است، اما این بسیار بحث برانگیز است. انسان قبل از تمدن، دارای عقل نبود. عقل و تمدن، هر دو با هم تکامل پیدا کرده اند. کافی است که به "تکلم" و "زبان" توجه کنیم. هیچکس تاکنون نتوانسته است، ادعا کند که زبان به وسیله یک انسان "عاقل" "اختراع" گردیده است؛ اما عقل و تمدن با هم رشد می یابند. همین در مورد اخلاق، قانون، هنرهای دستی و نهادهای اجتماعی نیز صادق است. ما هنوز چنین تصور می کنیم که این عارضه ها را که ناشی از عمل انسان هستند، "آگاهانه" طراحی شده اند تا در جهت اهدافی باشند که برآورده می سازند؛ اما چنین نیست. این یک اشتباه بزرگی است که ما درباره عارضه های تمدن خود مرتکب می شویم.

۱. Rationalism  
۲. Evolutionary Rationalism  
۳. Critical  
۴. Constructivist Rationalism  
۵. Naive

اگر متخصصان الهیات (تئولوژیست‌ها) یا انسان‌شناسان (آنتروپولوژیست‌های) اجتماعی، سعی در درک فرهنگ‌های دیگر نمایند، بدون شک، اعضاء آنها هیچ دلیلی برای توجیه قوانین معینی که ملاحظه می‌کنند، ندارند. با این حال، به‌ندرت مایلند بپذیرند که همین امر، درباره تمدن ما صادق است. ما نیز اغلب نمی‌دانیم، چه نفعی از جامعه می‌بریم. نظریه پردازان اجتماعی، اغلب این را یک نقص می‌دانند که امیدوارند، در فرصت ممکن جبران کنند. یونانیان قدیم این دو عارضه را به صورت "طبیعی" و با "مصنوعی" تبیین می‌کردند. این روند، تحت تأثیر نظریات دکارتی تقویت و گسترش یافت و چیزی که به غلط معروف به "عصر عقلگرایی" شده، بر این مسأله دامن زد. ولتر شاعر معروف، تحت تأثیر نگاه‌های دکارتی بود که می‌گفت "اگر شما قانون خوب می‌خواهید، هرچه کهنه است را کنار بگذارید"؛ اما این تمایز مبهم است. تنها دیوید هیوم و پیروان او آدام اسمیت و آدام فرگوسن، این پدیده را با نظریه "نتیجه عمل انسان، اما نه طرح انسانی" توجیه می‌نمودند.

دکارت بر این نظر بود که ما تنها می‌توانیم بر چیزی باور کنیم که بتوانیم آن را اثبات کنیم. اما مسائل اخلاقی و ارزش‌ها را چگونه می‌توان بر این اساس تفسیر نمود؟ آنها شکل‌گیری جوامع را خواست انسان‌ها تبیین می‌نمودند که قصد انسان می‌بایستی توجیه‌گر شکل‌گیری جامعه باشد؛ یعنی چنین ادعا می‌کردند که قصد توجیه‌گر، نتیجه است. جامعه از نظر آنها، ساخت‌عامدانه انسان برای رسیدن به هدف معینی است (هایک<sup>۱</sup>، ۱۹۷۸: ۲۲-۳).

عقلانیت ساختگرا که ریشه در تفکرات دکارت و پیروان آن‌ها و ژان ژاک روسو دارد، بر این اعتقاد بوده که چون نهادها، نیازهایی را رفع می‌کنند، پس حتماً باید به‌وسیله یک فکر طراحی شده باشند. تصور ساختگراها بر این است که نهادهایی که عمدی و هدفمند ساخته نشده‌اند، تنها برحسب تصادف می‌توانند مفید باشند. بنابراین بر طبق نظر آنها، وجود هر نهادی حتماً دلیلی دارد. چنین نگاهی یادآور شیوه‌های آنتروپومورفیکی گذشته است که بر این تصور بودند که همه نهادها و فرهنگ‌ها طراحی شده‌اند. از نظر آنها، اخلاق، مذهب، قانون، زبان، نوشتارها، پول و بازارها، به‌صورت عمدی و آگاهانه توسط شخصی طراحی و ساخته شده‌اند. چنین فرض می‌شود که تمام نهادهای اجتماعی، محصول طرح‌های عمدی انسان‌ها هستند. این طرز فکر، ریشه در نظریات دکارت دارد؛ مبنی بر اینکه انسان‌های زیرک و باهوش مستقل با هم جمع شوند و در باره ساختن دنیای جدید، تبادل نظر کنند. بیان کامل چنین طرز فکری به گفته‌هایک، به‌وسیله نظریه پرداز فرانسوی آبه سیس<sup>۲</sup> ارائه گردید که درباره شکل‌گیری جامعه از شورای انقلاب می‌خواست که "به شکلی عمل کنند که گویی انسان‌هایی تازه از وضعیت طبیعی اولیه بیرون آمده و یکجا جمع شده‌اند تا یک قرارداد اجتماعی را بین خود منعقد کنند" (تالمون<sup>۳</sup>، ۱۹۵۲: ۷۳، به نقل از هایک<sup>۴</sup>، ۱۹۵۸: ۲۳۱).

هایک می‌نویسد:

۱. Hayek  
 ۲. Abbe Sieyes  
 ۳. Talmon  
 ۴. Hayek

" رویکرد عقلانیت گرا ... در عمل، به معنی بازگشت به شیوه های پیشین روش های فکری آنترپومورفیکی<sup>۱</sup> است. آن چیزی موجب تجدید این تمایل شده که منشأ تمام نهادهای فرهنگی را به اختراع یا طراحی قبلی نسبت می دهد. چنین تصور می شد که اخلاق، مذهب و زبان و نوشتن، پول و بازار، به صورت عمدی توسط کسی ساخته شده یا لافل هر چیزی که در آنها یک ویژگی عالی دیده شود، به چنین طرح ریزی نسبت داده می شود. این تحلیل عمدگرایی یا عملگرایی تاریخ در بهترین وجهی در مفهوم شکل گیری جامعه از طریق قرارداد اجتماعی در ابتدا توسط هابز و بعد در نوشته های روسو که از خیلی جوانب پیروان مستقیم دکارت بودند، ارائه می گردید.

رویکرد عقلانیت گرا بدین معنی، دکترینی است که فرض می کند، تمام نهادهایی که به بشریت نفع می رسانند، حتماً می بایستی در گذشته یا در آینده و با آگاهی تمام از اثرات مطلوب شان اختراع گردیده باشند. اینکه ما می توانیم با نشان دادن برتری اثرات مشخص آنها در هر حالتی نسبت به اثراتی که از ترتیبات دیگر به دست می آید، مورد تأیید قرار داده و ترجیح خود را نسبت به آنها توجیه کنیم و اینکه ما از چنان قدرتی برخورداریم که می توانیم نهادهای خود را به نحوی شکل دهیم که تمام نتایج ممکن را نسبت به دیگر نهادها که ترجیح می دهیم، به دست آوریم. و اینکه وقتی که ملاحظاتی آگاهانه تمام عوامل، به دستاوردی منجر می شود که نسبت به نتیجه یک فرآیند خودانگیخته، ترجیح داده می شود ... در نتیجه، این گونه عقلانیت اجتماعی یا ساختگرایی است که، تمام سوسیالیزم مدرن، برنامه ریزی، توتالیتریزم و خودکامگی گسترش می یابند<sup>۲</sup> (هایک، ۱۹۷۸: ۸۵).

هابز و روسو به پیروی از دکارت، "قرارداد اجتماعی" بین اعضاء جامعه را اساس شکل گیری نهادها می دانند. در نتیجه، می توان نشان داد که این سنت روشنفکری هم، از نظر نتایج هنجاری و واقعی اشتباه هستند؛ زیرا به هیچوجه نهادهای موجود، محصول طراحی انسانها نیستند و اصولاً یک نظم اجتماعی را نمی توان طراحی نمود. این نگاه نادرست با خطای فکری دیگری همراه است و آن، برداشت غلط این است فکر انسان به عنوان یک تشکیلات یا یک نهاد مستقل از جامعه، دیده می شود که کارکرد خود را دارد و نه به عنوان محصول همان فرآیند تکاملی که نهادهای جامعه را نیز شامل می شود. در حقیقت، "عقلانیت ساختگرا" بنا به گفته هایک، به خطاهای علمی در تخریب ارزشهایی منجر می شود که بنیان های تمدن بشری را ایجاد کرده است (هایک، ۱۹۹۸: کتاب اول: ۷-۶).

این نگاه غلط ارتباط نزدیکی با مفهوم غلط دیگری در باره فکر انسان دارد که به صورت یک تشکیلات یا سازمان در نظر گرفته می شود که خارج از طبیعت و جامعه انسانی عمل می کند و نه اینکه خود محصول همین فرآیند تکاملی است که نهادهای جامعه را می سازد. زبان عقلانیت، ریاضیات است و فرض می شود که انسانها توان فکری و ظرفیت محاسباتی نامحدود دارند<sup>۳</sup>. این فرضیه که افراد عقلایی، خطاناپذیرند، دانش مطلق دارند و همواره

۱. Anthropomorphism

۲. Hayek

۳. نئوکلاسیکها فرض می کنند که منابع محیطی کمیاب هستند اما شگفت اینکه منابع ذهنی فعالان اقتصادی را در مدل های محاسباتی خود نامحدود تصور می کنند که متناقض است (Zwick et al., ۱۹۹۹: ۶).

به دنبال نفع شخصی هستند، جوانب بسیار مهم رفتار انسانی را نادیده می‌گیرد. خیلی از صاحب‌نظران، «شخص اقتصادی» را از «انسان واقعی» متفاوت می‌دانند. هایک معتقد است که اصطلاح «انسان اقتصادی» مربوط به کسانی است که مسأله عقلانیت کامل را مطرح می‌کنند و نه به کسانی مانند من که به تکامل تدریجی اعتقاد دارند (هایک، ۲۰۰۶: ۶۱) و میسر می‌نویسد: اقتصاد واقعی با مردم عادی سروکار دارد و نه انسان‌های جعلی و افسانه‌ای<sup>۱</sup>. به نظر می‌رسد که این موضوعات از زمان دیوید هیوم و امانوئل کانت تاکنون، پیشرفت زیادی نداشته‌اند و به همین دلیل، هایک بخش زیادی از مطالعات خود را به تداوم و تکمیل کار آنها اختصاص داده است.

### عقلانیت تکاملی

فکر انسان راهنمای عمل او نبوده، بلکه عمل انسان، بیشتر محصول تکامل فرهنگی و مبتنی بر تقلید است. (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۵۲-۱۵۵) چنین نیست که درک و فهم و عقل انسان، همواره رفتارهای وی را تعیین کرده باشد. ظرفیت یادگیری مهارت و تقلید، از امتیازات برجسته انسان بوده و تکامل تدریجی وی را رقم زده است؛ یعنی عقل ما محصول فرآیند تکامل تدریجی است. مجموعه قواعد رفتاری که انسان آموخته بود، به او کمک کرد که در شرایط مختلف، چگونه رفتار کند، اما او این قوانین رفتاری را بدین خاطر اتخاذ نکرد که چنین تشخیص داده بود و برای دستیابی به هدف مشخصی، آنها طراحی شده بودند، بلکه آن قواعد رفتاری را به کار گرفتند، چون متوجه شدند گروه‌هایی که به آن قواعد عمل کرده بودند، از دیگران موفق‌تر بودند. (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۶۲-۱۶۱)

مجموعه قواعد رفتاری که او آموخته بود، به او کمک می‌کرد که در شرایط مختلف، چگونه رفتار کند. او از این طریق، می‌توانست خود را با شرایط متغیر تطبیق دهد. او قادر شده بود که اشیاء را طبقه‌بندی کند، نشانه‌ها و آدرس و موقعیت‌های اقتصادی جغرافیایی را خوب بشناسد و نسبت به حوادث طبیعی مثل باد، باران، برف، سیل و زلزله یا تغییر فصول، دانش و تجربه‌ای را به دست آورد و برای مسائل زندگی خود در رویارویی با طبیعت و جانوران، روش‌های مناسبی اتخاذ کند. او از این طریق، قادر به پیش‌بینی و پیشگیری از حوادث و وقایع بود و از این طریق، آنچه ما «عقل» می‌نامیم، پدیدار شد.

هایک می‌نویسد:

«نه هر چیزی که به صورت غریزی صحیح دانسته می‌شود و نه چیزی که براساس عقلانیت در جهت تأمین اهداف معینی است، بلکه قوانین سنتی به ارث رسیده است که اغلب اوقات، بیشترین مزیت را برای کارکرد درست جامعه دارند؛ نه غریزه و نه عقل، هیچیک این کارکرد را ندارند، اما این حقیقتی است که نگرش ساخت‌گرایی عصر ما نمی‌خواهد بپذیرد» (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۶۲).

در حقیقت آنچه انسان از والدین خود به ارث می‌برد، جسم و فیزیک است. مغز انسان تجهیزاتی برای یادگیری ارائه می‌کند. این تجهیزات ژنتیک (مانند اندازه معین مغز و ساختار آن)، ظرفیت یادگیری او را تعیین می‌کنند. آنچه انسان درون این ظرف می‌ریزد، عقل او را تشکیل می‌دهد. انسان در فرآیند تکاملی

خود، از خانواده و جامعه یاد می‌گیرد. بنابراین، عقلانیت انسان، یک بسته کامل و آماده‌ای نیست، بلکه به مرور کامل می‌شود. از این رو، این تصور که انسان با اتکا به عقل خود، می‌تواند بسته‌ای از سیاست‌ها را برای پیشرفت جامعه آماده سازد و تا رسیدن به نتیجه مطلوب، آن را کنترل کند و زیر نظر بگیرد، نگاه نادرستی است که هایک آن را «غرور کشنده» مربوط به «عقلانیت ساخت‌گرا» نامید (هایک، ۱۹۹۸).

میراث ژنتیک، ظرفیت یادگیری را تعیین می‌کند؛ اما نه چیزی را که باید آموخته شود. چیزی را که انسان یاد می‌گیرد، محصول مغز انسان نیست و از طریق ژن منتقل نمی‌شود. یادگیری یک عارضه بیولوژیک نیست. در فرآیند تکامل فرهنگی است که عقل شکل می‌گیرد. چیزی را که فکر نامیده می‌شود، با انسان متولد نمی‌شود؛ یا چیزی نیست که در مغز تولید می‌شود. فکر انسان تحت تاثیر محیطی است که انسان در آن رشد می‌کند و پرورش می‌یابد. هایک هشدار می‌دهد که از این "غرور کشنده" (هایک<sup>۱</sup>، ۱۹۹۲) باید اجتناب شود که توانایی یادگیری و مهارت را ناشی از عقل می‌داند، چرا که وی معتقد است، عکس این قضیه صحیح است؛ یعنی عقل انسان همانند اخلاق، محصول گزینش فرآیند تکامل تدریجی است. هایک توجه را به فرهنگ معطوف می‌کند که بعد از گزینه قرار دارد که اغلب نادیده گرفته می‌شود؛ زیرا چنین تصور می‌شود که بین آنها چیزی نیست. انسان از گزینه به عقل جهش نمی‌کند بلکه یک فرآیند طولانی سنت و فرهنگ هست که عقل انسان در آنزاده شده و پرورش می‌یابد. در حقیقت، تأکید و ملاحظه وی، بیشتر بر تکامل تدریجی فرهنگ و اخلاق است. انسان به تدریج یادگرفت که تحت شرایط معینی، چه کاری را باید، و چه کاری را نباید انجام دهد. او اصول پیچیده را آموخت که بتواند در محیط اطراف، موفق حرکت کند. این مفهوم تکامل فرهنگی، مهمترین بخش تکامل تدریجی انسان یعنی تکامل عقل را تشکیل می‌دهد.

ویژگی مهم انسان در مقایسه با سایر حیوانات، توانایی گسترده او از تقلید و یادگیری و انتقال آموخته‌ها است. او یاد گرفت که در وضعیت‌های مختلف، چه چیزی را انجام دهد و چه کاری را نکند. او به مرور، از رفتارهای غریزی خود دست برداشت و یکسری قواعد رفتاری را آموخت که با اتکاء بر آنها، قادر گردید که کارهایی انجام دهد، بدون اینکه بفهمد، چرا باید آنها را انجام دهد (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۵۵-۱۶۰؛ ۱۹۸۸: ۲۷-۱۶). فکر، راهنمای انسان نبوده، بلکه خود محصول تحولات فرهنگی یا تکامل تدریجی فرهنگ بوده است و بیشتر، مبتنی بر تقلید است تا بصیرت و عقل. او با تقلید و تجربه یاد گرفت که کارهای زیادی را به تنهایی یا با همکاری دیگران انجام دهد، بدون اینکه در مورد آنها فکر کرده باشد و یا با عقل و منطق، به ضرورت و اهمیت انجام آنها پی برده باشد. در فرآیند زندگی اجتماعی آداب و رسوم و سنت و فرهنگ شکل گرفت که روند توسعه بشر را تحت تأثیر قرار داد. انسان به مرور یاد گرفت که چگونه رفتارهای غریزی خود را کنترل نماید. اما چنین رفتارهایی ناشی از عقل او نبود. در حالی که قوانین و قواعد رفتاری را که بشر آموخته بود و به صورت ناخودآگاه از آنها پیروی می‌کرد، به تدریج جای رفتارهای غریزی را گرفت. با رشد و تکامل ساختاری بشر، او توانست از آموزه‌های فرهنگی درک بهتری داشته باشد. بشر در سیر تکاملی خود، همکاری و هماهنگی با دیگر افراد جامعه را به نفع خود می‌دید، لذا به عادت‌ها و سنن جمعی

خودجوش در جامعه تن داد و قوائد رفتاری نهادهای جمعی را پذیرفت. او از طریق عادات رفتاری و قوائد و همکاری و هماهنگی با دیگران، زندگی اجتماعی خود را شکل داد و از آداب و سنن و فرهنگ، پیروی نمود و به مرور، کردار عقلانی خود را بهبود بخشید و از خطاها پرهیز نمود.

### تکامل عقل و فرهنگ در فرآیند توسعه

پیو در کتاب خود "منشأ بیولوژیکی ارزش های انسانی" که مورد توجه بسیاری قرار گرفت، دو نوع ارزش انسانی را مطرح می کند؛ یکی، ارزش های اولیه "که به صورت ژنتیک منتقل می گردند و دیگری، ارزش های ثانویه" که محصول فکر عقلایی است؛<sup>۱</sup> (پاگ، ۱۹۷۷) اما هایک معتقد است که تحلیل وی، تکامل را "صرفاً" یک فرآیند ژنتیکی می بیند ... اما فرآیند مشابه ولیکن سریع تر تکامل فرهنگی را به طور کامل نادیده می گیرد که امروزه بر نژاد انسانی مسلط است و برای هوش ما مسائلی را طرح می کند که یاد نگرفته، چگونه مدیریت کند(هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۵۴). "هایک می نویسد: "فرهنگ، نه طبیعی است، نه مصنوعی، نه از طریق ژن منتقل می گردد و نه به صورت عقلایی طراحی شده است"<sup>۲</sup>(هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۵۵) فرهنگ محصول عقل نیست؛ "بلکه یک فرآیندی است که در آن، عقل و فرهنگ همزمان توسعه می یابند". رابرت بوید و پیتر ریچرسون<sup>۳</sup> بر تکامل همزمان و باهم ژن و فرهنگ اعتقاد دارند. ریچاردسون و بوید تأکید دارند که ژن و فرهنگ از طریق گزینش طبیعی یعنی بقاء و باز تولید با هم تکامل پیدا می کنند. (ریچرسون و بوید<sup>۳</sup>، ۲۰۰۴: ۱۹۳؛ بوید و ریچرسون، ۱۹۸۵)

لذا عقل بشر در فرآیند تکاملی شکل می گیرد و بشر را به مراحل بعدی هدایت می نماید؛ لذا این فکر انسان نبود که تمدن ها را ساخته یا تکامل آن را هدایت کرده، بلکه فکر و تمدن هر دو، در یک فرآیند تکاملی با هم توسعه می یابند.

آنچه سنت تکامل گرا درباره علت وجودی و منشأ نهادها به ما می گوید، این است که آنها نه ناشی از ابتکار و طرح یک شخص، بلکه به دلیل بقاء نهادهای موفق بوده است. از نظر آنها، براساس آزمون و خطا است که تکامل اجتماعی شکل می گیرد. این تحولات در حقیقت، نتیجه عمل انسان است؛ اما نه ناشی از طرح انسانی. لذا برخلاف تصور مرسوم، نظم سیاسی یک کشور، کمتر نتیجه ابتکار فردی، بلکه در نتیجه پیروی از قواعد و قوانین مرسوم است که توسعه می یابد. بدیهی است که در این مسیر، نمی توان انتظار رفتار یکنواختی داشت. برخی افراد ریسک می کنند و رفتاری متفاوت را دنبال می کنند، به عبارت دیگر، قانون شکنی می کنند در این راه، و برخی از آنها با شکست مواجه و برخی، موفق می شوند. کسانی که موفق می شوند، الگویی برای دیگران می شوند. با پیروی از گروه های موفق، جامعه تکامل پیدا می کند. بنابراین، بر خلاف مفهوم دکارتی آن، یک تحول ناشی از هوش و ذکاوت یک فرد مستقل و از قبل طراحی شده نبوده است؛ نه تنها ظرفیت فکری انسان قادر نیست اطلاعات و داده های بی شماری

۱. Pugh

۲. Robert Boyd & Peter Richerson

۳. Richerson & Boyd

را در ذهن خود ذخیره و تجزیه تحلیل کند، بلکه همچنین این اطلاعات در سطح جامعه، گسترده و پراکنده و جمعیت ناپذیرند و در اختیار افراد مختلف قرار دارند. سیسیرو<sup>۱</sup> در این باره می‌نویسد، علت برتری قانون اساسی روم نسبت به سایر کشورها در آن است که:

"آن نه مبتنی بر نبوغ و ذوق یک نفر، بلکه محصول تلاش خیلی‌ها بوده است. آن نه طی یک نسل، بلکه طی یک دوره طولانی، چندین قرن و چندین نسل انسان ایجاد گردید؛ زیرا، به نظر او، هرگز چنین کسی نبوده که از چنان هوش و ذکاوتی برخوردار بوده باشد که هیچ چیز از چشم و ذهن او پنهان نمانده باشد، و نه مجموع قدرت تمام انسان‌های زنده که در یک زمان می‌زیسته‌اند، می‌توانست احتمالاً بدون تجربه واقعی و موفقیت در آزمون گذشت ایام، تمام تمهیدات لازم برای تأمین نیازهای آتی جامعه را اندیشیده باشد" (سیسیرو، ۱۹۷۴ به نقل از هایک، ۱۹۵۸: ۲۳۱).

واقعیت آن است که عقل انسان با فرهنگ‌ها و سنت‌ها تکامل پیدا می‌کند. فرهنگ نه طبیعی است و نه ساختگی؛ فرهنگ نه به صورت عقلایی طراحی شده و نه به صورت ژنتیکی منتقل می‌گردد؛ فرهنگ اکتسابی است؛ فرهنگ سنتی، از قواعد رفتاری است که هرگز "ابداع" نشده است. ذهن و فرهنگ به‌طور همزمان رشد کرده‌اند. آنها پشت سرهم نیستند (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۵۵).

لازم به ذکر است، اینکه گفته می‌شود، نهادها پدید می‌آیند و شکل می‌گیرند، این معنی را نمی‌دهد که کسی در مورد آنها فکر نکرده، بلکه منظور فردی به‌طور مستقیم و عملی آنها را ایجاد نکرده است. برای مثال، کسی که در یک معامله پایاپای یا کالا به کالا شرکت می‌کند، ممکن است، چنین تصور کند که چقدر خوب می‌شد که اگر پولی وجود می‌داشت تا به عنوان وسیله مبادله استفاده می‌گردید؛ اما او به تنهایی نمی‌توانست در معرفی این نهاد کاری بکند. نهادهای ساختگرا هدفمند هستند. در اینجا، باید بین ساختگرایی فردی و جمعی تفاوت قائل شد. آنها با هم متفاوتند. برای مثال، بین اینکه یک فرد برای کار روزانه خود یک برنامه تدوین کند یا برای کار کل جامعه، برنامه طراحی کند، تفاوت وجود دارد. ساختگرایی جمعی و کلی، اشخاص دیگری غیر از سازنده یا طراح باید تابع طرح باشد؛ اما در ساختگرایی فردی، تنها خود طراح درگیر است. به عبارت دیگر، دستاورد نظم نهادی ساختگرا "طراحی شده"، "ساخته شده" و "مبتنی بر طرح و نقشه" است، درحالی‌که دستاورد نظم‌های خودجوش نهادی چنین نیست.

معتقدان به عقلانیت ساختگرا چنین تصور می‌کنند که قبل از اینکه هر نهادی بخواهد وجود داشته باشد و هدفی را تأمین کند، باید برای آن، طراحی و ساخته شود؛ اما معتقدان به عقلانیت تکاملی به تعبیر هایک، توضیح می‌دهند که نهادهای زیادی وجود دارند که برای اهداف معینی کلیدی هستند، اما ساخته شده نیستند؛ مانند پول، بازار، اخلاق و قانون که به صورت تکاملی در جامعه شکل می‌گیرند.

تکامل فرآیندی است که در آن، یک نهاد از یک مرحله به مرحله دیگر توسعه می‌یابد. دو تبیین در این باره وجود دارد: یکی، اینکه فرآیند تکاملی را در چارچوب یک محیط معین ببینیم که در این

۱. Cicero



حالت، دستاورد در چارچوب محدودیت‌هایی صورت می‌گیرد. روش دیگر، این است که "فرآیند تکاملی" در یک فضای بدون قید و شرط صورت گیرد. در چنین شرایطی، دستاورد نامعین است و می‌توان آن را تکاملی به معنی واقعی تعریف کرد؛ در این معنی، دستاورد تعیین شده نیست. این معنی تکامل است. اگر تکامل بخواهد معنی دار باشد، باید در یک محیط نامعین و بدون قید و شرط باشد. توسعه درحقیقت، فرآیند تکاملی در جامعه آزاد است که بدون قید و محدودیت مبتنی بر قوانین عام و بی طرفانه، تحقق می‌یابد؛ به طوری که شانس رسیدن به اهداف خود برای هر فردی که به صورت تصادفی انتخاب گردد، در حداکثر ممکن قرار دارد (آرنولد، ۱۹۸۰: ۳۴۷). بنابراین منظور از تکامل، تکامل در یک محیط بدون قید و شرط است و نه اینکه تکامل در چارچوب محیط معین با قید و بند که در آن صورت، همان ساختگرایی معنی می‌دهد.

این حکومت قانون است که موجب آزادی عمل افراد می‌گردد؛ اما هر انحرافی از قانون یا به مقررات زیادی و یا به آناارشی و هرج و مرج منجر می‌شود. هایدک در مورد "مقررات" می‌نویسد:

"آن به انسان‌ها یک ابزار بسیار قدرتمندی می‌دهد که آنها برای رسیدن به اهداف خوب لازم دارند، اما آنها هنوز به درک لازم نرسیده‌اند که مانع آن شوند که این مقررات نتواند آسیب مصیبت باری وارد کند" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۷۲).

وقتی که دولت از طریق قوانین و مقررات برای "بازی جامعه انسانی"، شرایطی را تنظیم می‌کند، این دست مرئی مرد سیستم قادر به دستیابی به اهدافی نیست که در یک جامعه پیچیده دنبال می‌کند.

آدام اسمیت در این باره می‌نویسد:

"مرد سیستم ... مغرورانه خود را خیلی زرنگ می‌بیند و اغلب شیفته زیبایی خیالی برنامه ایده آل خود در دولت می‌شود که نمی‌تواند کوچکترین انحرافی از آن را تحمل کند. او سعی دارد، بدون توجه به منافع اکثریت یا نظر مخالفان، آن را به طور کامل با تمام اجزاء به اجرا بگذارد؛ او چنین تصور می‌کند که می‌تواند به همان راحتی که با دست خود می‌تواند مهره‌های مختلف در صفحه شطرنج را منظم نماید، قادر خواهد بود اعضاء مختلف یک جامعه بزرگ را به نظم درآورد. او در نظر نمی‌گیرد یا تصور نمی‌کند که مهره‌های شطرنج هیچگونه حرکت اصیل دیگری جز آن فشاری که دست بر آنها وارد می‌کند، ندارند؛ اما در صفحه بزرگ شطرنج جامعه انسانی، هر مهره‌ای به تنهایی دارای اصل حرکتی خاص خود است که کلاً متفاوت از چیزی است که قانونگذار مایل است بر طبق خواست خود، آن را به حرکت درآورد. اگر این دو اصل بر هم منطبق شوند و در یک مسیر عمل نمایند، بازی جامعه انسانی به راحتی و با هماهنگی به پیش می‌رود و انجام می‌پذیرد و به احتمال زیاد، همه خیلی خوشحال و موفق خواهند بود؛ اما اگر آنها مخالف یا با هم



متفاوت باشند، بازی فلاکت باری در پیش خواهد بود و جامعه در تمام اوقات، در بالاترین سطح بی نظمی به سر خواهد برد" (اسمیت، ۱۹۸۱: ۸۱-۳۸۰).

می دانیم که تمایلات "غریزی" موروثی و به صورت ژنتیک منتقل می شوند و کمتر تغییر می کنند. سنت ها و فرهنگ که اکتسابی هستند، یک سری قواعدی هستند که انسان عامدانه انتخاب نکرده، اما به آنها عمل می کرده و با تقلید از گروه‌هایی که با پیروی از این قواعد موفق شدند. این قواعد را پذیرفته و از آنها پیروی می نمودند، اما یک لایه نازکی از قواعد را با مدد عقل خود برای رسیدن به هدف معینی اتخاذ می نمود.

تجربه تاریخی نشان داده است نظم های خودانگیخته دستاوردی به مراتب بالاتر از چیزی تولید می کنند که نظام های دستوری وعده آن را می داده اند. اقتصاد مبتنی بر بازار که نتیجه عمل اما نه طرح انسانی بوده نتایج مطلوب غیر قابل پیش بینی داشته است. اما چنین نیست که برتری نظام های مبتنی بر بازار نسبت به نظام های سوسیالیستی از قبل برهمگان معلوم بوده است. بلکه در نتیجه عمل است که بعدها معلوم شد که نظام های آزاد و خودانگیخته دستاورد بهتری داشته است (یوسفی ۱۳۹۹، فصل سوم). لازم به ذکر است، هدف این نیست که "عقل" که گرانبهاترین دارایی انسان است، دست کم یا نادیده گرفته شود. اگر بر خودداری از کنترل های عمدی می شود و یا بر نظم های خودانگیخته و هدایت نشده، تأکید می گردد؛ بدین معنی است که این ضرورت ایجاد شده تا استفاده از عقل به درستی صورت گیرد. اینکه تلاش شود تا از عقل سوء استفاده نشود و توان و ظرفیت عقل انسان در برخورد با مسائل در کارهای روزانه مد نظر قرار گیرد، خود به معنی استفاده از عقل است، اما تأکید بر محدودیت عقل چنین معنی نمی دهد که عقل کار مهم و مثبتی انجام نمی دهد. ما این مسأله را که عقل گرانبهاترین دارایی انسان است را زیر سؤال نمی بریم. تمام بحث ما این است که، این اعتقاد که عقل قدرت تام و مطلق دارد و می تواند آقا و ارباب خود باشد و توسعه آن را کنترل کند، ممکن است، در حقیقت آن را از بین ببرد. آنچه درباره عقل گفته شده، در حقیقت دفاع از عقل، در برابر سوء استفاده از آن توسط کسانی است که نمی دانند شرایط کارکرد مؤثر عقل و رشد و نمو آن چیست. آنچه در اینجا سعی شده که توجه خوانندگان را جلب نماید، این است که ما باید یاد بگیریم که از عقل به شکل هوشمندانه استفاده کنیم. و برای این کار باید شرایط محیطی که اغلب غیرقابل کنترل و غیرعقلایی است و عقل می تواند در درون این محیط رشد کند و به درستی حفاظت گردد.

در اینجا، مخالفت با عقلانیت گراها نباید با نوعی دفاع از بی عقلی یا پناه بردن به عرفان یا خرافات تلقی شود. منظور این نیست که عقل را تعطیل کنیم و یا از آن دست کشیده شود؛ بلکه بررسی عقلایی حوزه ای است که می خواهیم از قدرت عقل برای حل مسائل استفاده کنیم، جایی که می توانیم به توان عقل اعتماد بکنیم؛ اما نباید تصور کنیم، عقل از چنان قدرتی برخوردار است که می تواند در هر حوزه ای بهترین تصمیم را بگیرد و قدرت نامحدود دارد؛ آن گونه که نئوکلاسیک‌ها در مدل سازی خود ترسیم می کنند. استفاده درست از عقل، مستلزم این درک است که عقل چه نقشی می تواند در کارکرد جامعه ای ایفا کند

که مبتنی بر همکاری چندین فکر و عقل جداگانه است. این بدان معنی است که قبل از اینکه بخواهیم جامعه را بازسازی کنیم، ما باید کارکرد آن را بفهمیم و توجه کنیم، جایی که فکر می‌کنیم می‌توانیم آن را بفهمیم، ممکن است در اشتباه باشیم.

چیزی را که باید بفهمیم، این است که تمدن انسان زندگی خود را دارد و تمام تلاش ما جهت بهبود مسائل در یک جامعه آزاد باید در چارچوب کارکرد کلی آن باشد که ما نمی‌توانیم بر تمام آن کنترل داشته باشیم. رفتار ما باید مانند یک پزشک باشد و به صورت کلینیکی حسب مورد نسخه بنویسیم، اما آنچه را که ما می‌خواهیم بهبود ببخشیم، باید در راستای کارکرد سایر اجزاء و نیروها باشد و نه در تقابل با آنها. ما باید اصلاحات گام به گام و مورد به مورد را دنبال کنیم؛ نه اینکه کل آن را بخواهیم از نو بسازیم (نک: هایک، ۱۹۵۸:۲۴۱). بر خلاف نظام‌های خودکامه و غیر دموکراتیک در یک اقتصاد و جامعه آزاد همه چیز داوطلبانه است و جبر و زور دزکار نیست از طریق متقاعد کردن دیگران و بررسی ضعف‌ها و مشکلات نهادها و تحلیل چگونگی انجام بهتر کارهاست که اصلاحات نتیجه بخش خواهد شد. هایک می‌نویسد:

"نظمی را که ما نمی‌توانیم بهبود ببخشیم و هرگونه تلاش عمدی و آگاهانه برای ایجاد تغییر در هر یک از قسمت‌های آن، موجب به‌هم خوردن آن نظم می‌شود. تنها راهی که می‌توانیم به‌طور مؤثر، آن را بهبود ببخشیم، این است که قوانین تجریدی یا انتزاعی را از طریق تغییر و تحول قواعد رفتاری که در تناقض با سنت‌ها نباشند، برای هدایت افراد بهبود ببخشیم" (هایک، ۱۹۷۸:۹۲).

منظور از قوانین تجریدی یا انتزاعی، قوانین بی‌طرف است. این البته مهندسی کردن نیست؛ چراکه مهندسی کردن، به معنی آن است که برای دیگران یا به جای دیگران، تصمیم گرفته شود؛ اما انجام تغییرات جزئی که فرد خود انجام می‌دهد، ربطی به مهندسی کردن اجتماعی ندارد. این کار فردی است. (پوپر<sup>۱</sup>، ۱۹۵۸:۲۸۵)

### نتیجه‌گیری

به‌طور خلاصه، «توسعه» محصول یک فرآیند تکاملی خودانگیخته و دستاورد طراحی نشده فرایند انتخاب مناسب‌ترین نهادهای فکری و فرهنگی در یک جامعه آزاد است که از طریق تقلید و یادگیری اجتماعی از گروه‌های موفق صورت می‌گیرد. انگیزه‌های رفتاری و نیروی محرکه انسان، عقل او نیست،

بلکه عقل بشر همزمان با توسعه فرهنگی تکامل می یابد و بشر را به مراحل بعدی هدایت می کند. لذا این فکر انسان نبود که تمدن ها را ساخته یا تکامل آن را هدایت کرده، بلکه فکر و تمدن هر دو، در یک فرآیند تکاملی با هم توسعه می یابند.

در تکامل اجتماعی، عامل کلیدی، انتخاب ویژگی های فیزیکی و وراثتی افراد نیست، بلکه ویژگی اکتسابی آنها است که از طریق انتخاب گروهی صورت می گیرد. سنت ها و نهاد های برتر، با دوام خود، طی نسل ها موفقیت شان را نشان می دهند؛ اما اگر چه آنها در خدمت مقاصد انسانی هستند ولیکن به صورت عمدی، طراحی شده نیستند. آنها خودجوش و تکاملی هستند. با مقایسه دو رویکرد "عقلانیت گرایی" توضیح داده شد که چگونه رویکرد "عقلانیت ساخت گرا" توجه را از نظم خودانگیخته بازار به مهندسی اقتصادی اجتماعی معطوف نموده و موجب انحراف توسعه از مسیر تکاملی آن می گردد.

### ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.  
مشارکت نویسندگان: تمام نویسندگان در آماده سازی مقاله مشارکت داشته اند.  
تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچگونه تعارض منافی وجود ندارد.  
تعهد کپی رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی رایت رعایت شده است.

### منابع

- زدلاجک، توماش. (۱۳۹۶). *اقتصاد خیر و شر*. ترجمه احد علیقلیان. تهران: فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم.
- یوسفی، محمدقلی. (۱۳۹۶). *خطاهای فکری علم اقتصاد*، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی (ره).
- یوسفی، محمدقلی (۱۳۹۹). *تکامل و توسعه*، تهران: انتشارات کانا فراکت.
- یوسفی، محمدقلی (۱۳۸۸). *استراتژی های رشد و توسعه اقتصادی*، تهران: نشر نی.

### References

- Arnold, R. A. (۱۹۸۰). Hayek and institutional evolution. *The journal of libertarian studies*, ۴(۴), ۳۴۱-۳۵۲.
- Boyd, R., & Richerson, P. (۱۹۸۵). *Culture and the evolutionary process*. Chicago: University of Chicago Press.
- Cicero, M. T. (۱۹۷۴). *De Re Publica*, Cambridge, Massachusetts: The Loeb Classical Library.
- Ferguson, C. E., & Kreps, T.M. (۱۹۶۲). *Principles of economics*. New York.

- Hayek, F. A. (۲۰۰۶). *The constitution of liberty*, London, Routledge.
- Hayek F. A. (۱۹۷۸). *Studies in philosophy, politics and economics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hayek, F. A. (۱۹۷۵). The present state of the debate. *Collectivist economic planning*, ۲۰۱-۲۴۳.
- Hayek, F. A. (۱۹۵۸). Freedom, reason, and tradition. *Ethics*, ۶۸(۴), ۲۲۹-۲۴۵.
- Hayek, F. A. (۱۹۹۸). *Law, legislation and liberty. Volume ۱, Rules and Order*, Chicago: Chicago University Press.
- Hayek, F. A. (۱۹۷۸). *The three sources of human values*. L.T. Hobhouse Memorial Trust Literature ۴۴, London School of Economics and Political Science.
- Hayek, F. A. (۱۹۹۲). *The fatal conceit: the errors of Socialism*. Edited by W.W. Bartley, London: Routledge.
- Hume, D. (۱۷۴۸). *An enquiry concerning the principle of morals*. London: J.B. Bebbington Book Sellers Row, Strand, W.C.P.
- Hume, D. (۱۹۸۵). *A treatise of human nature*. London: Penguin Books.
- Kahneman, D., & Tversky, A. (۱۹۷۹). Prospect theory. *Econometrica*, ۴۷, ۲۶۳-۲۹۲.
- Kaufman, B. E. (۲۰۰۷). The institutional economics of John R. Commons: complement and substitute for neoclassical economic theory. *Socio-Economic Review*, ۹(۱), ۳-۴۵.
- Mandeville, B. (۱۹۲۴). *The fable of the bees*. Clarendon Press.
- Mises, L. V. (۲۰۱۰). *Human action: a treatise on economics*. Auburn: Ludwig von Mises Institute.
- Nelson, R. H. (۲۰۰۱). *Economics as religion: From Samuelson to Chicago and beyond*. Penn State Press.
- Papandreou, J. (۱۹۷۰) *Basic problems in the theory of firms*, Survey of Contemporary Economics.
- Popper, K. R. (۱۹۵۸). *The open society and its enemies*. Princeton University Press.
- Pugh, G. E. (۱۹۷۷). *The biological origin of human values*. New York: Basic Books.
- Richerson, P. J., & Boyd, R. (۲۰۰۴). *Not by genes alone: How culture transformed human evolution*. Chicago: University of Chicago press.
- Samuelson P. A. & Nordhaus, W. D. (۱۹۸۵). *Economics*. ۱۲<sup>th</sup>. ed, New York: McGraw-Hill.
- Schumpeter, J. A. (۱۹۶۴). *Business cycles*: New York: Press McGraw-Hill.
- Schweber, S. S. (۱۹۸۵). *The wider British context in Darwin theorizing in: Kohn. E(ed) The Darwinian heritage: ۳۵-۶۹*, Princeton University Press, Princeton.
- Sedláček, Tomáš(۲۰۱۷). Economics of good and evil. Translation: Aghilian, A., Tehran: Farhange Nashre No, Asim(In Persian)
- Simon, H. A. (۱۹۵۵). A behavioral model of rational choice. *Quarterly Journal of Economics*, ۶۹, ۹۹-۱۱۸.

Smith, A. (1981). *An inquiry into the nature and causes of wealth of nations*. Library Press: Indianapolis.

Smith, V. L. (2002a). *Bargaining and market behavior*. Cambridge University Press.

Smith, V. L. (2002b). *Constructivist and Ecological Rationality in Economics. Prize Lecture, December 4, www.nobelproze.org*.

Sugden, R. (1991). Rational choice: a survey of contributions from economics and philosophy. *The Economic Journal*, 101(407), 751-780.

Talmon, J. L. (1952). *The origins of totalitarian democracy*. London.

Thaler, R. (2010). *Misbehaving: the making of behavioral economics*. New York: W.W. Norton & Company.

Thomsen, E. (1992). *Prices and knowledge: a market-process perspective*. New York: Rutledge.

Walras, L. (1874). *Elements of pure economics*. Homewood Irwin (English translation), Latest edition by Kelly Watson, New York.

Yousefi, Mohammadgholi (2017). *Intellectual errors of economics*. Tehran: Publications of Allameh Tabatabai University (In Persian).

Yousefi, Mohammadgholi (2020). *Evolution and Development*. Tehran: Kataphract Publications (In Persian).

Yousefi, Mohammadgholi (2009). *Economic Growth and Development Strategies*. Tehran: NashreNey (In Persian).

Zwick, R., Erev, I., & Budescu, D. (1999). *The psychological and economical perspectives on human decisions in social and interactive contexts*. In David V. Budescu, Ido Erev and Zwick, Rami (eds) *Games and Human Behaviour: Essays in Honor of Amnon Rapoport*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.

#### COPYRIGHTS



This license allows others to download the works and share them with others as long as they credit them, but they can't change them in any way or use them commercially.